پژوهش های

ایـــــــران شنـــــاســی

پـــرســش و پـــاســخ

پیرامون پیشینه ی تاریـخی فرهنگی تمـدنی ایران

******

نوشتاری از وبگاه ایران شنــاسی

www.fehresteasar.com

www.iranologi.blogfa.com

www.iranologi.blogfa.com

IRANOLOGY11@GMAIL.COM

نقد علمی اندیشه شریعتی

نوشته ی:

دکترمحمودرضاافتخارزاده

***

دکترعبـــــدالرحمن بـــــدوی
فیلسوف و مورخ نامدار مصری
(۱۹۱۷-۲۰۰۲م)

اوضـــاع علمی فرهنگی اجتماعـــی

ایران در روزگار پهلوی

ترجمه‌ی :
دکترمحمودرضاافتخارزاده

نقد علمی اندیشه شریعتی

فرازهایی از کتابِ :«ایران در روزگار پهلوی»ص۱۲۷ - ۱۳۰

***

۱۰ - اصلاحاتِ دینی

به لحاظ نظری در پی احساس انحطاط دینی در ایران، گروهی از علمای دینی در سال ۱۹۶۲ میلادی کوشیدند تا به اصلاحات دینی دست بزنند! ایشان در این راه، آیت الله بروجردی را که اصولاً دارای بینش بسته و در اندیشه و دانش، مرجعی کاملاً سنتی بود، الگو گرفتند! و به همین دلیل به نتیجه‌ای هم نرسیدند! نتیجه‌ی کوشش‌های نظری این گروه، نوشتن کتابی بود به نام، «بحثی درباره‌ی مرجعیت و روحانیت» که در سال ۱۳۴۱ خورشیدی/۱۹۶۲ میلادی در تهران چاپ شد!
و به لحاظ عملی پاسخ به فراخوان آیت الله بروجردی در تعمّق و فهم احادیث و اجتهاد در فقه و توجه به مشکلات و مسائل اجتماعی معاصر بود! آیت الله حسین بروجردی (مرگ ۱۹۶۱ م) بر کتاب «وسائل الشیعه» تألیف «حرِّ عاملی» تعلیقاتی زده بود و شاگردان او که همین جماعت اصلاح طلب دینی بودند به تکمیل کار ناتمام او پرداختند و نتیجه‌ی کارشان کتاب «تهذیب الوسائل» بود!
در همان ایام برخی علمای دینی کوشیدند تا سخنان و نوشته‌های اصلاحی‌شان را در مجله‌ای ماهانه به نام «گفتار ماه» به چاپ رسانند! از دیگر سو در شمال شرق تهران مسجد و حسینیه‌ای ساختند و نامش را «حسینیه ارشاد» گذاشتند! این حسینیه در دهه‌ی شصت و اوایل دهه‌ی هفتاد میلادی در ارائه‌ی آراء و افکار اصلاح طلبان دینی نقش بسیار برجسته‌ای ایفاء کرد! «حسینیه ارشاد» در سال ۱۹۷۳ میلادی پیش از رسیدن من به تهران بسته شد! در این حسینیه بود که دکتر «علی شریعتی» پیدا شد! شریعتی در سال ۱۹۳۳ میلادی در خراسان بزاد! پدرش استاد «محمد تقی شریعتی» عالم دینی روشنفکری بود! شریعتی در دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه فردوسی مشهد درس خواند و در همان دانشکده بود که فعالیت‌های سیاسی خویش را آغاز کرد! و این مصادف بود با ایام دولت دکتر محمد مصدق! سپس شریعتی به پاریس رفت و از سال ۱۹۶۰ تا ۱۹۶۴ میلادی در سوربن (؟!)درس خواند! در مدت اقامت در پاریس با مبارزان الجزایری و حرکت‌های آزادی‌بخش

فعال در پاریس ارتباط برقرار کرد! پس از دریافت درجه‌ی دکتری از دانشگاه پاریس (؟!) * به ایران بازگشت تا در دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه مشهد استاد تاریخ باشد! سپس به تهران رفت و در حسینیه‌ی ارشاد تهران سخنرانی‌هایی ایراد کرد و شمار بسیاری از جوانان را پیرامون خویش گرد آورد! و از آنجا که محتوای سخنانش سیاسی انقلابی و ضد حکومت محمدرضا شاه پهلوی بود، زندانی شد و هیجده ماه در زندان بود! در بهار سال ۱۹۷۷ میلادی ایران را ترک کرد و به لندن رفت و در آنجا دچار سکته‌ی قلبی شد و در ۱۹ جولای ۱۹۷۷ میلادی درگذشت!

گوهر پیام شریعتی زنده ساختن «اسلام سیاسی» از این سه راه بود:

۱- توجه تام و تمام به بُعد اجتماعی اسلام و نادیده گرفتن بُعد معنوی، عبادی آن! یعنی تفسیر مادی و دنیوی دین!

۲- تفسیر مادی و دنیوی قرآن بر این اساس که قرآن به مسائل اجتماعی بیشتر بها می‌دهد نه به عبادات فردی! برای همین منظور، شریعتی مفاهیم اساسی قرآن را با معانی و مفاهیم مادی غربی سنجید و تحلیل کرد تا بگوید که معانی و مفاهیم اساسی قرآن مدلولی «دینامیکی» دارند نه «استاتیکی»! از این رو، «امت» یعنی «گروه انقلابی مترقّی»! و «قبله» یعنی «هدف» یا پیش به سوی پیشرفت اجتماعی توده‌ها!

۳- بیان تضاد مطلق! یا ناسازگاری سفت و سخت میان جامعه‌ی اسلامی سالم و جامعه‌ی اروپایی دموکراتیک سرمایه داری! در این رابطه می‌گوید که غرب برای بهره‌کشی از جهان اسلام، خردِ جمعیِ جوامع اسلامی را از حقیقتِ اسلام دور کرده است! و دستاوردهای تمدن اروپایی در خدمت اهداف استعماری اروپاست تا مسلمانان را تسلیم خواسته‌ها و نیازهای سرمایه‌داری غرب بسازد! از نظر شریعتی حتی آزادی زن وسیله و شکلی از اشکال سیطره‌ی استعماری دولت‌های غربی است!

درست است که همین معانی و مفاهیم در سخنان علمای سنتی دینی هم هست و در واقع محتوای سخنرانی‌ها و منبرهای هفتگی‌شان را تشکیل می‌دهد ولی آنچه در سخنان «شریعتی» تازگی دارد، شیوه‌ی بیان افکار و آرای اوست! «شریعتی» باکی ندارد تا از ادبیات افرادی مانند «فرانتز فانون» و «ژان پل سارتر» استفاده کند و اصطلاحات و واژگانی چون: «دیالکتیک، تضاد، دینامیک، فلسفه‌ی تاریخ، ماتریالیسم تاریخی، اصالت» و ... و ... را به کار برد! خلاصه آن که گفتار و نوشتار شاعرانه‌ی شریعتی آکنده و آراسته به این واژگان و اصطلاحات این دسته از نویسندگان غربی است که خودشان را «نویسندگان انقلابی» در جهان عرب و اسلام خصوصاً و جهانِ سوم عموماً می‌پندارند! و از آنجا که شریعتی آراء و افکارش را از اسلام می‌داند، به ناچار باید آنها را به آیاتی از قرآن بیاراید ولی آیات قرآن را تأویل و تفسیری ساختگی می‌کند تا بتواند دیدگاه‌های خویش را به آیات قرآن مستند سازد! لیک در واقع اگر سخنان‌اش را بشکافی هیچ معنای عینی و عملی از

آنها در نمی آید! به همین دلیل «انقلاب اسلامی» پس از پیروزی در سال ۱۹۷۹ میلادی تا کنون نتوانسته هیچ یک از آرای شریعتی را جامه‌ی عمل پوشاند چون عملی نیست! با وجودی که در برخی از محافل انقلاب، شریعتی هوادارانی سرسخت داشته و دارد! چراکه شریعتی را از «مبارزان» می‌شمارند یعنی از کسانی که در پیروزی «انقلاب» نقش و سهم داشته اند! اما نمی‌دانم اگر «شریعتی» زنده بود، امروز چه موضع و سرنوشتی داشت!؟ چه بسا که اگز زنده بود سرنوشت «بنی صدر» را پیدا می‌کرد!

من فرصت آن را نیافتم تا «شریعتی» را ببینم! چرا که وقتی او در فرانسه بود (۱۹۶۰-۱۹۶۴) من در فرانسه نبودم و هنگامی که من در ایران بودم (از سبتامبر ۱۹۷۳ تا جولای ۱۹۷۴ و سپس فوریه ۱۹۷۵ م) او متواری و سپس در زندان بود! ولی در جولای ۱۹۷۷ میلادی که در پاریس بودم دیدم که دیوارهای سوربن و پیرامون آن آکنده از نام شریعتی است! نام وی را با خطِّ بسیار درشت بر در و دیوار نوشته بودند! روزی در قهوه‌خانه‌ای در خیابان «سَن ژِرمان» نشسته بودم، که دانشجویی آلمانی نزدم آمد، او در مطالعات اسلامی داشت تخصّص می‌گرفت و در کنفرانس‌های من در «سوربن» شرکت می‌کرد! همراه وی دانشجویی ایرانی بود! دانشجوی ایرانی به من گفت که دانشجویان ایرانی می خواهند مجلس یادبودی برای «علی شریعتی» برگزار کنند و از من می خواهند که در این مجلس سخنرانی کنم! پاسخ دادم که من فرصت آشنایی با شریعتی را پیدا نکردم و از وی چیزی هم نخوانده ام، از این رو نمی توانم از او سخنی بگویم! دانشجوی ایرانی به من گفت: ولی او مقدمه‌ی کتاب شما «شخصیّات قَلِقَه فِی الاسلام» را به فارسی ترجمه کرده است و بسیاری وقت‌ها از شما با تحسین بسیار یاد می‌کرد و ما را تشویق به خواندن کتاب شما می‌نمود! بار دیگر عذر خواستم که من در فعالیت‌های سیاسی در پاریس شرکت نمی کنم و من می دانم که «پلیس فرانسه» فعالیت‌های شما را زیر نظر دارد! به این بهانه بود که توانستم از این تنگنا رها شوم!

آنچه «شریعتی» را در چشم و دل سنّیان عزیز می‌کند، اقرار او به خلافتِ ابوبکر صدیق[1] است! شریعتی در این رابطه روایاتی هم می‌آورد از جمله:

---

[1] این کژروی ها پیمودن بیراهه‌ی سید جمال بود! آن زنده‌یاد می‌خواست جامع جمیع جهات باشد! هم اقبال و هم سید جمال باشد، هم کامو و سارتر و ماسینیون و گورویچ و فرانتز فانون و ... باشد آن سان که می‌خواست هم ابوذر و هم بلال و رُشَید و حُجر و هم اصحابِ کِبار باشد! تنها چیزی که نمی‌خواست باشد «ایرانی» بود! چرا که با هویت، فرهنگ و تاریخ ایران بیگانه بود! مماشات او با «تسنّن» ناشی از «تازی زدگی» او بود! از همین رو برای «خلافت خون‌خوار عثمانی» اشک می‌ریخت و سوگوار بود! زنده یاد شریعتی با سرشتی چپ و تازی‌زدگی محض به «نهضت ملّی صفویه» می‌تاخت تا «ضدّ ایرانی» بودن خویش را ثابت کند! به همین دلیل امروز، پان‌عربیسم و وهّابیانِ حجاز و عراق و شام به یاوه‌های ضد ایرانی زنده یاد شریعتی از جمله به کتاب ضدایرانی «تشیّع صفوی» او استناد می‌کنند! زنده یاد شریعتی نسل‌هایی را به بیراهه و کژ راهه برد! بی‌گمان کژروی‌های زنده یاد شریعتی ناشی از «چپ زدگی»، «تازی زدگی» و «آگاهی کاذب» او بود! (مترجم)

۱- این که پیامبر (ص) دستور داد تا درهایی که به مسجد رسول در مدینه باز می‌شدند، ببندند جز در خانه‌ی ابوبکر را! در حالی که شیعه این روایت را انکار می کند و دلیل می‌آورد که راوی این روایت «عکرمه» است و عکرمه نزد شیعیان دروغگو است!

۲- و این که پیامبر (ص) در آخر عمرش به سختی بیمار شد تا آنجا که نتوانست با نمازگزاران نماز گزارد، لذا «ابوبکر» جای او را در نماز گرفت! و چون حال پیامبر خوب شد به مسجد آمد و امامت نماز را نپذیرفت و در کنار «ابوبکر» به نماز ایستاد! در حالی که شیعه این خبر را ضعیف می داند!

۳- «شریعتی» به دو آیه در قرآن به اعتبار «شورا» استناد می‌کند و نتیجه می‌گیرد که این دو آیه، خلافت شورایی یعنی انتخاب خلیفه یا خلیفه‌ی انتخابی را تایید می کنند! و این موضوعی است که شیعه آن را انکار می‌کند زیرا شیعه خلافت را به وراثت می‌داند که پس از رسول (ص) به علی (ع) می‌رسد و از علی به پسرش حسن و سپس به پسرش حسین و به پسر حسین؛ علی بن حسین و به پسر علی؛ محمد بن علی و به پسرش؛ جعفر بن محمد و به پسرش؛ موسی بن جعفر و ... تا آخر!

شریعتی در کتاب «تشیّع علوی و تشیّع صفوی» می‌گوید: اسلام در تاریخ نیرومند بود اگر مسلمانان اختلافات‌شان را کنار می‌گذاشتند، در این صورت قهرمانان سنی مانند صلاح الدین ایوبی، قهرمانان شیعه نیز می‌بودند! و می‌گوید: علی (ع) به فاطمه (ع) گفت که وی با ابوبکر به عنوان خلیفه بیعت خواهد کرد! ولی علمای شیعه تاکید می‌کنند که علی (ع) پس از وفات فاطمه (ع) با ابوبکر بیعت کرد و بر این باورند که فاطمه (ع) سخنانی گفت که در آن بر عدم شرعی بودن انتخاب خلیفه تاکید نمود!

شریعتی به خاطر ابراز این آرا و افکار که به عقاید «اهل سنت» بسیار نزدیک است مورد یورش برخی علمای شیعه مانند آیت الله «ناصر مکارم» قرار گرفت که در نقد آراء شریعتی در مجله‌ی «مکتب اسلام» (سال ۱۳.شماره ۱. ۱۹۷۲ میلادی) مقاله‌ای نوشت با عنوان «آیا حکومت اسلامی بر پایه‌ی شوراست؟» (ص ۷۶-۷۸). و نیز مورد یورش مقاله‌ای قرار گرفت که با امضای «حسینی» و نام «دکتر چه می‌گوید؟» منتشر شد!

شریعتی برای نزدیک ساختن سنی و شیعه به یکدیگر، بر صفویان تاخت[۲] که آنان بودند که آتش اختلاف را روشن کردند و

---

[۲] آن زنده‌یاد بر سر شاخ نشسته بود و داشت بن می‌برید و برید! آن زنده‌یاد آنچنان دچار مستی پندار و گفتار بود که نمی‌دانست چه می‌گوید! او نمی‌دانست که حمله به «صفویه» یعنی حمله به نجاتِ ایران، حمله به هویت ملی، تمامیت ارضی و استقلال ایران! و این ناشی از آگاهی کاذب او به تاریخ و فرهنگ ملّی ایران بود! آن زنده‌یاد چپ زده‌ای تازی زده بود← و این دو بیماری او را دچار شیفتگی شگفتی کرده بود! او هرگز به ایران، فرهنگ و هویت ایرانی نیندیشید چراکه بشدت استحاله شده بود و در چپ زدگی و تازی‌زدگی دیگر جایی برای «ایرانی بودن» و ایرانی

خطیبان را واداشتند تا در مساجد و منابر ابوبکر و عمر را لعن کنند و در برگزاری سوگواری عاشورا مبالغه کردند و موارد اختلاف میان شیعه و سنی را آشکار ساختند! شریعتی در کتاب یاد شده در این باره به تفصیل سخن گفته است!

و نیز شریعتی در چشم و دل برخی عزیز بود که به اسلام صوری و شکلی و عبادی می‌تاخت و علمای دین را متهم می‌ساخت که به گوهر اسلام که نظام اجتماعی مبتنی بر عدالت و حمایت از محرومان است توجهی ندارند و می‌گفت: ما احمقانه با سنّیان در ستیزیم که این جماعت، دست بسته نماز می‌خوانند و این جماعت دست باز!

محبوبیت دیگر «شریعتی» یورش او به مارکس و سوسیال کمونیست‌های اروپایی بود! زیرا اینان به گفته‌ی شریعتی توجهی به جهان سوم ندارند و دولت‌های استعمارگر غربی که جهان سوم را غصب کرده و ثروت‌هایش را می‌مکد از یاد برده‌اند!

اندیشیدن نیست! آن زنده‌یاد نمی‌دانست و نمی‌توانست بداند که «تسنن» یعنی عربیت مطلق، یعنی قومیت عربی که در ذات و بنیان با زبان، فرهنگ و هویت ملی و تمامیت ارضی ایران در تضاد مطلق است! آن زنده یاد نمی‌فهمید که «تسنن» یعنی قبول اشغال ایران! «تسنن» یعنی قبول خلافت تازیان اموی و عباسی! تسنن یعنی نفی استقلال ملی ایران، نفی زبان پارسی، نفی میراث چند هزار سال تاریخ و تمدن و فرهنگ ایران! آن روان شاد خردِ جمعی تاریخی قومِ نخبه‌ی ایرانی را در برخورد با اسلام درنیافت! و نتیجه‌ی آگاهی های کاذب او تباهی چند نسل بود! و میراث او اینک دستاویز پان عربیست‌های وهابی و بعثی علیه مصالح و منافع و حاکمیت و استقلال و تمامیت ارضی ایران گردیده است! (مترجم)

* افخمی / تاریخ شفاهی ایران ۴۰/۶: جلال متینی(رئیس ، معاون و استاد دانشگاه فردوسی مشهد) «.....من نامه محرمانه ای نوشتم به دانشگاه سوربن که دکتر شریعتی فارغ التحصیل آنجا بود . به آن شعبه خاص دانشگاه سوربن . و نوشتم ما سوابق تحصیلی ایشان را می خواهیم البته یک عنوانی کردم مثل این که می خواهیم استخدامش کنیم یا ارتقاء مقام که موجه باشد . من خوب یادم هست که دانشگاه فتوکپی ورقه کاغذی که استادان عضو ژوری به خط خودشان هر کدام نوشته بودند برای من فرستادند که حاصل آن این بود که این رساله قابل دفاع نیست ولی چون این شخص بورسیه دولت ایران است و پول دیگر ندارد باید برگردد رساله مورد قبول قرار می گیرد . ...»

افخمی/تاریخ شفاهی ایران۱۰۳۷/۶: هما ناطق «.... این کتابی که من ترجمه کردم [=چهره استعمارگر، چهره استعمارزده نوشته آلبر ممی .چاپ ۱۳۴۹خورشیدی] شریعتی شروع کرده بود به ترجمه کردن از فرانسه که قد نداد! بعد آل احمد به من گفتش که او نمی تواند بکند ، تو بخوان . هی زور زد که تو بکن . من که این کتاب را ترجمه کردم و این چاپ شد ....»

شریعتی اگر «مارکس» را از رهبری فکری‌اش رانده بود، محمد (ص) و علی (ع) را به جای «مارکس» نشانده بود! چراکه تأکید داشت پیامبر (ص) مدافع طبقه‌ی کارگر بود و می‌گفت که همه‌ی پیامبران از توده‌ها و طبقات فقیر جامعه برخاسته‌اند!

نقد علمی اندیشه شریعتی

فراز هایی از نوشتار شهربانو در وبگاه ایران شناسی:

«شهربانو؛خاطره ی قومی،اسطوره وتاریخ!»

هویت ملی یا شناسه ی میهنی و پیشینه ی فرهنگی یا خاطره ی قومی بر دو پایه استوار است : اسطوره و تاریخ ! اسطوره جان مایه و گوهرهویت است و تاریخ گاه ظرف آن ! چراکه اسطوره فراتر از تاریخ است و همواره در قلمرو روح و روان «قوم» متمرکز است ! پس اسطورهفرا زمانی و فرا تاریخی است ! اسطوره حقایقی را در خود دارد که تاریخ از داشتن و دانستن ان عاری و محروم است ! اسطوره راز و رمز فاخر و متعالی روح قومی است وخاستگاه فلسفه و عرفان اقوام و ملل ریشه دار ! و تاریخ نقل محض است و نقالی و قوّالی عادی و عامیانه، بی روح و خشک و خشن! از این رو معانی و مفاهیم اسطوره ؛ بی کران ، فرا مادی ، فراعلمی ، فراعقلی و فرا تاریخی است ! گاه تاریخ در اسطوره می گنجد لیک اسطوره هرگز در تاریخ نگنجد و همین امر به انکار علمی عقلی وتاریخی اسطوره انجامد ! قومی که اسطوره ندارد هویت و فرهنگ و تاریخ فلسفی و فلسفه ی تاریخ ندارد ! چراکه اسطوره اندام وابعاد و ابزار روح قومی وهویت و فرهنگ آن قوم را می سازد ! اسطوره هیئت اگاهی روح جمعی قوم و گرانیگاه خاطره ی جمعی قومی است ! در جغرافیای قومی ، اسطوره راز و رمز پیوند به سرچشمه ی قوم است ! یعنی راز خوداگاهی قومی و نافراموشی قومی و نابیگانگی از خویشتن قومی !آن سان که رشته ی سیم ، ناقل جریان الکتریسیته است و یا مویرگ ناقل جریان خون در سراسر بدن ! اسطوره در پیکره ی روح و روان وفرهنگ قومی

این گونه عمل می کند! این ویژگی روح قوم ایرانی است که در گذرهزاره ها هماره به سرچشمه و ریزشگاه پیوسته است ! و دقیقا به همین دلیل ، تاریخی پیوسته و ناگسسته دارد! و بر همین پایه زیر بار فرهنگ بیگانه نرفته وآن را نپذیرفته بلکه آن را به ظاهر گرفته و از درون استحاله کرده و به گوهر و صورت روح قومی خویش دراورده است ! این حقیقت را مهاجمان و اشغال گران این سرزمین هرگز درنیافته اند!

پاسخ به این پرسش که »:چرا در دهه ی چهل و پنجاه خورشیدی حرامیان روشنفکر چپ زده و تازی گرا ، خاطره ی قومی و مشخصه های اساطیری فرهنگ و هویت ملی ایران را به بازی گرفتند؟ «ریشه در سرشـــت قـومی و خلق و خوی متلوّن ما دارد ! اصولا ما قومی معتدل نیستیم چراکه روح بسیط عادی و عا می ما موّاج ومتلاطم است ! از چاه به چاله و از چاله به چاهیم ! از راست به چپ و از چپ به راستیم ! در ابرازنفرت و محبت افراطی و تفریطی هستیم ! خودکامه پرورو خودکامه پذیریم! و این هنگامی بحران ساز و سرنوشت سوز می شود که دچار جهل مضاعف و برخوردار از آگاهی کاذب باشیم ! از مشروطیت به این سو نخبگان فکری فرهنگی سیاسی ما دچار»آگاهی کاذب شدند وبه طاعون چپ مبتلا گشتند ! و زمینه ی بروز عقده های کهن کهتری « در انان پدیدارشد ! این نخبگانِ کهتر زاده ی مبتلا به طاعون چپ و سرشار از آگاهی کاذب، به گرده افشانی مرگباری دست یازیدند و گفتار ها و نوشتارها ی زهراگینی پراکندند و عرصه ی فرهنگ را سراسر آلودند و یاوه های بسیار گفتند و تیشه ی جهل به ریشه های فرهنگ ملی و فطری زدند و نسل هایی را پروردند که بی ریشه و بی شناسه بودند ! اینان و دست پروردگان شان همه حقایق اساطیری و معانی و مفاهیم بی کران هویتی فرهنگی فرا علمی، فرا عقلی و فراتاریخی را در سه قالبِ کرانمند و ناتوانِ علم تجربی و تحقیقی و عقلِ علمی و استدلالی و تاریخ اکادمیکِ قالبی می جستند وآن را جهان بینی علمی نامیدند ! که نام مستعار ماتریالیسم فلسفی و تاریخی مارکسیسم بود ! این طاعون فراگیرمبتنی بر مایه و پایه ی »مارکسیسم وآگاهی کاذب «همه را فراگرفت ! زنده یاد شریعتی یکی از این طاعون زدگان بود که نسل های بسیاری را به این طاعون مبتلاکرد وهلاک ساخت ! آن زنده یاد در سرشت و بینش و نگرش چپ زده بود وسرشار و لبریز از آگاهی کاذب و بکلی بیگانه با فرهنگ وهویت ملی و تاریخ ایران ، و از آنجا که در گستره ی مذهب با آگاهی کاذب نقش بازی می کرد و ایدئولوژی می ساخت نخست کوشید تا محمدص و علیع و حسینع به جای مارکس و لنین و انگلس و چگوارا و.... بنشاند بی آن که در این جایگزین سازی اخلاص نداشته باشد ! نه او در این جایگزین سازی اخلاص کامل داشت چراکه تظاهر به چپ زدگی نمی کرد و مامور نبود بلکه در سرشت و بینش چپ زده و شیفته و شیدای ی چپ بود بی ان

که به این بیماری آگاه باشد و می کوشید تا اذهان مریدان و شاگردان و مخاطبانش را به این جایگزینان جلب کند و کرد! آن زنده یاد در ساحتِ دین و مذهب به عبادت زدایی و قداست زدایی از معانی و مفاهیم و مصادیق مذهب پرداخت و تفسیر ماتریالیستی فلسفی تاریخی از دین ارایه کرد واسطوره ستیزی بی امانی را آغازنمود؛مقدسات و مقدسان اسطوره ای دینی را از عرشِ اسطوره به فرشِ دنیویت و تاریخ کشاند ، و در پایان ترسیم وتفسیر دنیوی کاملی از دین به ارمغان آورد ! آنگاه بی آن که خود دریابد در این بیراهه ، تازی زده نیز شد و کوشید تا با تیشه ی اگاهی کاذب ریشه های اساطیری و تاریخی هویت ملی ایران و پیوندهای مذهب و ملیت ایرانی را بزند و زد ! تملق و مماشات او با تسنن و تبرئه ی سران سقیفه از اشغال ایران و در افتادن با نهضت ملی صفویه وناخرسندی از استقلال ملی ایران وابراز تاسف از فرو پاشی خلافت خونخوارسنّی عثمانی و نفی بوعلی و اثبات ابوذر فرایند این چپ زدگی و تازی زدگی بود ! آن زنده یاد نمی دانست که بنا به تجربه ی چندهزارساله ی قوم ایرانی درعهد باستان ، نوابغ و نخبگان پخته و خردمند ایرانی در پی حضور آیین نوین برآن شدند تا آیین دیگر نه دستاویز بند و بستِ دنیوی بلکه پشتوانه ی نیرومند معنوی ملی باشد چراکه تجربه چندهزارساله ی موبدشاهی باستان درس لازم را به نخبگان این قوم داده بود تا دیگر دچاراشتباه نشوند وآن سان که درعهد باستان تحقق همه ی آمال و آرمان بِه دینان موکول به ظهور سوشیانت نهایی بود ، در آیین نوین نیز تحقق جامعه آرمانی موکول به ظهور مهدی موعود گردید ! و در جهان بینی نوین ایرانی همه» وقایع آیین و تصاویر تاریخی آیین، اسطوره ، فراتاریخی و فرازمانی شد وساحت قدس آیین از پلیدی های دنیوی مصون ماند ! آن زنده یاد این حقیقت را برنتافت و رشته ی هزار و چندصدساله ی مشایخ ایرانی تشیّع امامیّه را پنبه کرد و درید ! بنابراین آنچه رامن می کوشم اثبات کنم و یا سرجایش بگذارم ترمیم ویرانگری های گذشته است !آن زنده یاد می خواست همه ی حقایق اساطیری را در ظرف تاریخ ببیند چراکه این نگاه و نگرش لازمه ی بینش ماتریالیستی است به ویژه وقتی قرار است» معنا ، »ماده«شود و دین، دنیا ، دیگر اسطوره «دست و پا گیرست و بی معنا! ....

اَلــدِّراســـاتُ الايـــرانيِّـــة

اَسْــئلة و اَجْــوبَــة

حَوْلَ خَلْفيّةِ ايرانَ اَلتّاريخيّة والثّقافيّة والْحضاريّة

****

IRANOLOGY

QUESTION & ANSWER

About historical , cultural & civilizational background of Iran

***

Scientific critique of Shari'ati thought

BY:

Dr.M.R.Eftekharzadeh

Iranian Writer , Researcher &Translator.

WWW.IRANOLOGI.BLOGFA.COM

IRANOLOGY11@GMAIL.COM